

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

اشکالات به نظریه خطابات قانونیه

تا اینجا نظریه‌ی امام (رضوان الله علیه) تا یک حدی ان شاء الله روشن شده، ما نظریه‌ی امام را بیان کردیم، آثارش را هم فی الجمله ذکر کردیم، هم آثار فقهی و هم آثار اصولی‌اش. عرض کردیم بین این نظریه و دو بحث دیگر که در علم اصول مطرح است فرق وجود دارد، حالا بعضی از اشکالاتی که بر این نظریه‌ی امام وارد شده اینها را هم بیان کنیم و ببینیم که بالأخره در آخر این نظریه را می‌توانیم بپذیریم یا خیر؟

اشکال اول

یکی از اشکالاتی که بر امام شده این است که افعال در مقام ثبوت محال است اما در مقام اثبات ممکن است و لازمه‌ی این نظریه و این فرمایش این است که بگوئیم آمر در مقام ثبوت مهمل گذاشته و افعال در مقام ثبوت محال است، مستشکل می‌گوید مکلف دارای حالاتی است، دارای طواری و عوارضی است. مثلاً این تکلیف و این فعل آیا مورد ابتلاء مکلف است یا مورد ابتلاء مکلف نیست؟ شارع وقتی که خمر را حرام می‌کند باید بگوئیم قبل از اینکه انشاء می‌کند، قبل از مرحله‌ی اثبات، قبل از دلالت و اظهار، در مقام ثبوت بالأخره باید ببیند که آیا این حرمت الخمر را که می‌خواهد جعل کند، این خمر مورد ابتلاء مکلف هست یا نیست؟ اگر بگوئیم از این جهت که این خمر مورد ابتلاء مکلف هست یا نیست، توجّه‌ی نکرده، همین آمده خمر را حرام فرموده اما اینکه آیا این خمر مورد ابتلاء مکلف هست یا نیست!

توجّه‌ی از این جهت نکرده معنایش افعال است و افعال در مقام ثبوت محال است. دیگر اینکه آیا این مکلف قادر بر این تکلیف هست یا نه؟ این عاملی که می‌خواهد یک امری بکند و یک حکمی کند، باید قبل از انشاء ببیند که آیا این فعل را که می‌خواهد متوجه مکلف کند، این تکلیف را که می‌خواهد متوجه مکلف کند، آیا مکلف قادر بر این تکلیف است یا نه؟ شما امام (رضوان الله علیه) می‌فرمایید از این نظر که آیا قادر است یا قادر نیست، در خطابات قانونیه هیچ توجّه‌ی نیست، معنایش این است که بگوئیم از این نظر تکلیف در مقام ثبوت مهمل است و باز آیا وقتی مولا یک تکلیفی را متوجه می‌کند باید فکر این را کند که اگر مکلف یک تکلیف دیگری هم داشته باشد و مزاحم با این تکلیف باشد چکار باید بکند؟

شما امام می‌فرمایید نه! اصلاً در مقام ثبوت وقتی مولا دارد أَقِيمُوا الصَّلَاةَ را جعل می‌کند هیچ توجّه‌ی نمی‌کند به اینکه آیا این تکلیف با یک تکلیف دیگری که متوجه این عبد است مزاحم است یا مزاحم نیست! پس در نتیجه این مسائل یعنی مورد ابتلاء مکلف بودن یا نبودن، قادر بودن یا نبودن، مزاحم بودن یا نبودن، اموری است که شما می‌فرمایید در حین تکلیف در مقام ثبوت مولا اینها را در نظر نگرفته است و اگر مولا اینها را در نظر نگرفته باشد لازمه‌اش افعال در مقام ثبوت است.

مولا باید بیاید بگوید حالا من می‌خواهم این تکلیف را متوجه مکلف کنم آیا مورد ابتلاش هست یا نیست؟ باید این را در نظر بگیرد، يك تکلیفی که اصلاً مورد ابتلاء مکلف نیست که لغو است بخواند بیاید آن تکلیف را بکند، مولا به مکلف بگوید که آن ظرفی که در کاخ سفید آمریکا وجود دارد خمر در آنجا بر تو حرام است، کی مورد ابتلاء کسی است که در این طرف شرق زندگی می‌کند. مولا باید تفتن به این امور پیدا کند. خلاصه‌ی اشکال این که اهمال در مقام ثبوت محال است، در مقام اثبات مولا می‌تواند اجمال گوئی کند، می‌تواند مهمل بگذارد، اجمال و اهمال در مقام اثبات اشکالی ندارد ولی در مقام ثبوت صحیح نیست!

اینجا يك جوابی که در کتاب تهذیب الاصول خود امام، یعنی تقریرات بحث امام آمده، يك جوابی آنجا هست که به نظر ما این جواب به حسب ظاهر مصادره به مطلوب است. جواب این است که در آنجا می‌گویند ما قبول داریم در مقام ثبوت اهمال نباید باشد، اما عدم اهمال به این معنا نیست که جمیع حالات طاری بر مکلف را مورد باید در نظر بگیرد، می‌فرماید اگر شما فکر می‌کنید معنای عدم اهمال این است که مولا وقتی می‌خواهد يك تکلیفی را متوجه کند تمام حالات طارئه، هر چیزی که برای مکلف است، اعم از ابتلا و عدم ابتلا، تراحم و عدم تراحم، همه‌ی اینها را مولا باید در نظر بگیرد، آنجا امام فرمودند که این ضروری البطلان است، چه کسی گفته در مقام تکلیف باید جمیع حالات در نظر گرفته شود، بعد می‌گویند بل المراد من عدم الاهمال هو أن الأمر بحسب اللب إِمَّا أن تتعلق إرادته و حكمه بنفس الطبيعة بلا قيدٍ مراد از عدم اهمال این است که آمر در واقع یا می‌خواهد طبیعت را بلا قید متعلق برای حکم قرار بدهد و یا می‌خواهد طبیعت را مع قید متعلق قرار بدهد. بعد به این عبارت می‌رسند «وَأما الحالات الطارئه للمكلف أو للتكليف بعد جعله فهي ليس الدخيلة في الموضوع حتي يتقيد بها أو يكون الحاكم ناظرًا إليها فالحاكم في مقام الحكم لا ينظر إلا إلي موضوع حكمه و كل ما هو دخيل فيه» می‌گویند حالات طارئه‌ی مکلف ربطی به موضوع ندارد اصلاً، شارع می‌خواهد صلاة را واجب کند، اما این حالات طارئه‌ی للمكلف از قبیل ابتلا و عدم ابتلا، تراحم و عدم تراحم، قدرت و عدم قدرت، اینها دخیل در موضوع نیست.

اگر همین مقدار ما باشیم و این عبارت، همه‌اش ادعاست، این مصادره به مطلوب است، مستشکل می‌گوید چرا؟ مولا باید تکلیف اینها را روشن کند، یعنی بگوید دخیل هست یا نیست؟ نه اینکه بگوئیم حتماً مولا بیاورد بگوید دخیل هست، مستشکل که نمی‌گوید این حالات طارئه را باید داخل موضوع قرار بدهد، نه! می‌گوید باید تکلیفش را روشن کند که آیا ابتلاء مکلف دخیل هست یا نیست؟ عاجز بودن و قادر بودن دخیل هست یا نیست! اما اگر به اینها تعرضی نکرد این می‌شود اهمال در مقام ثبوت و اهمال در مقام ثبوت هم محال است.

جواب اشکال

جواب اصلی که می‌خواهیم بدهیم، از کلمات خود امام از کتاب مناہج می‌گیریم و قبلاً هم وقتی ما نظر امام را برای شما به صورت دقیق ذکر کردیم، آنجا اگر مراجعه کنید به خوبی این مطلب را مشاهده می‌کنید. امام (رضوان الله) يك مطلبی را در اثناء نظریه‌شان ذکر کردند و آن مطلب این بود: فرمودند آمر وقتی می‌خواهد امر کند شیئی را می‌تواند متعلق امر قرار بدهد که غرضش در او باشد، اما چیزی که دخیل در غرض نیست اینها لازم نیست که در متعلق امر مطرح شود.

آنچه که دخیل در غرض است را باید متعلق امر قرار بدهد، اما آنچه که دخیل در غرض نیست و بعد فرمودند خصوصیات افراد، حالات افراد، طوارع و عوارض افراد دخیل در غرض نیست! اینکه آیا این تکلیف مورد ابتلا هست یا نیست، این ابتلا دخالت در غرض ندارد! اینکه آیا این قدرت دارد یا ندارد، قادر بودن و عاجز بودن، دخیل در غرض نیست! نمی‌توانیم بگوئیم اگر این قادر است اینجا غرض مولا هست و اگر قادر نیست غرض مولا نیست! تراحم هم همینطور، اینها ربطی به غرض ندارد و خود ایشان فرمودند این قاعده‌ی کلی است، شما ببینید و لذا حالا عرض کنم مثلاً وقتی مولا می‌گوید خمر حرام است، در خمر مفسده‌ای وجود دارد که حرام است، حالا يك مطلب دیگری که بگوئیم خمر حرام است، بگوئیم شارع در نظر گرفته که حتی اگر برای شفا هم بخواند باشد، اینها را اصلاً توجه نمی‌کند، خمر می‌گوید حرام است، به این نکات مولا توجهی نمی‌کند، اینها دخیل

در غرض نیست، آنچه که دخیل در غرض نیست اینها را مولا توجه می‌کند، این جوابی است که به نظر ما باید از این اشکال در اینجا داد.

این عنوان کلی روی نظر امام مشیر به افراد نیست، افراد در آن به هیچ نحوی در نظر گرفته نمی‌شوند و حالات طارئه‌شان هم مورد نظر نیست، وقتی خود فرد مورد نظر نیست، ابتلائی فرد به این متعلق و عدم ابتلاءش هم مورد نظر نیست، اما چون یک عنوان کلی قابل انطباق بر همه‌ی موارد است، انطباق پیدا می‌کند و می‌شود فعلی.

حالا اگر آن عبارتی که در تهذیب الاصول آمده که این حالات طارئه لیست دخیله فی الموضوع، مراد این باشد لیست دخیله من حیث الغرض، این برمی‌گردد به حرف ما، اما اگر چیز دیگری بخواهند بگویند این می‌شود مصادره‌ی به مطلوب. آن وقت یک اضافه‌ای در آنجا دارد و آن این است که امام می‌فرمایند چون اراده در تکالیف اراده‌ی قانونی است، دیگر اراده اراده‌ی شخصی نیست، اگر اراده اراده‌ی شخصی باشد مسئله‌ی تزامم باید مطرح شود، بگویند من اراده شخصی دارم که این شخص این تکلیف را انجام بدهد، همین شخص یک تکلیف دیگری هم باید انجام بدهد، نسبت به آن هم اراده‌ی شخصی می‌شود و تزامم به وجود می‌آید اما اگر در هر تکلیفی اراده‌ی قانونی مطرح باشد اینجا دیگر تزامم مطرح نمی‌شود.

عبارتی که دارند این است، «أما ارادته حال التزام فهي باقية بالنسبة إلي كل واحد منهما» شارع در هر دو تکلیف آن اراده‌ی کلی را دارد، چرا؟ «لأنها ليست إرادة شخصية في موقف الاصطكاك و التزام حتي تمتنع و تكون من قبيل الأمر و الإرادة المتعلقة بالجمع بين الضدين» اگر اراده اراده‌ی شخصی شد می‌شود جمع بین ضدین، بل هی اراده قانونیه که در دنباله‌اش می‌گویند این اراده‌ی قانونیه ممکن است که اعتبار بشود فی جمیع الحالات، یعنی در ازل النجاسة و اقم الصلاة چون هر دو اراده‌ی قانونی وجود دارد قابل جمع است. فی جمیع الحالات این اراده وجود دارد اما اگر اراده اراده‌ی شخصی باشد این اراده‌ی شخصی جمع بین ضدین می‌شود، در اینجا نمی‌تواند اراده‌ی شخصی داشته باشد که این مکلف الآن نماز انجام بدهد، باز یک اراده‌ی شخصی داشته باشد که این مکلف از الهی نجاست کند، یک اراده‌ی قانونی است منتهی این اراده قانونی را مکلف در مقام امتثال چون هر دو را نمی‌تواند انجام بدهد مخیر است که یکی را انجام بدهد یا اهمش را انجام بدهد، این هم تکمله‌ای است که در جواب از این جواب اول مطرح شده است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين